

شعر و شعور اجتماعی در آثار عارف قزوینی

• روح‌الله مهدی پور عمرانی



عارف در حوالی سال‌های ۱۲۵۸ - ۱۲۶۰ هجری شمسی در قزوین به دنیا آمد. باورهای آیینی و علاقه‌ی پدر او را به مدرسه‌ای کشاند که درس‌های دینی در آن تدریس می‌شد. عارف هنوز نوجوانی پیش نبود که نوشتن شعر را آغاز کرد و سپس به نواختن ساز و خنیاگری پرداخت. دوران جوانی عارف با تکان‌های اجتماعی مردم قفقاز و تأثیر آن در میان روشنفکران و تحصیلکردگان ایران، مصادف شد. عارف به دلیل آمادگی ذهنی و روحی که باگسستن از سنن پوسیده و قدیمی داشت، خیلی زود به حلقه‌ی جوانان و روشنفکران دگرگونی‌خواه پیوست. ماهی‌ای که عارف در راه رسیدن به این دگرگونی دلخواه گذاشت، در درجه‌ی اول هنر او بود.

جنبش آزادی‌خواهی مردم ایران در سال‌های ۱۲۸۳-۱۲۹۰ در کنار درس‌های فراوانی که در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... به همراه داشت، یک بار دیگر نشان داد که هنر - به‌طور اعم - و ادبیات - به‌طور اخص - زاینده‌ی فرایندهای زندگی اجتماعی است. روایت ساده‌تر این گزاره این است که ادبیات، محصول کارکردطبقات اجتماعی و روابط پیچیده‌ی حاکم بر آن‌ها به‌شمار می‌رود. هر دوره‌ی تاریخی، که شیوه‌ی تولید ویژه‌ی خود را دارد، ادبیات و ویژه‌ی خود را نیز می‌آفریند و می‌پرورد. نشیب و فرازهای پدید آمده در حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی و گونه‌ها و ژانرهای هنری و ادبی، پیوندی هارمونیک و تنگاتنگ باهم دارند. بر همین اساس است که در فصل‌هایی از تاریخ زندگی اجتماعی مردم، شکل خاصی از ادبیات، فرصت بروز پیدا می‌کند. پیدایی قالب «حماسه» در روزگار یورش بیگانگان به مین، از همین دریچه، قابل تحلیل و بررسی است. اثر جاوید داستان سرای بزرگ توس - شاهنامه فردوسی - که مملو از شور مین پرستی و شعور بیگانه‌ستیزی است، در زمانه‌ی یورش عرب‌ها به ایران و بر زمین‌های وطن دوستی مردم ایران و نمایندگان فکری و فرهیخته‌ی آن‌ها، سروده و آفریده شده است.

نخستین تکانه‌ی اجتماعی مردم ایران در تاریخ معاصر که به انقلاب مشروطیت معروف شده، همانند نمونه‌های تاریخی دیگر و در جاهای دیگر، در کنار و همدوش مردان و زنان مبارز، زنان و مردان عرصه‌ی هنر و اندیشه را نیز داشت.

به‌طور معمول در حرکت‌های اجتماعی برانداز نظام کهنه، که بسیاری از آن‌ها بر پایه‌ی خشم و خشونت و بر بستر تیر و تفنگ شکل

می‌گیرد، هنر و ادبیات بایسته به دلیل روحیه و جنبه‌ی پیشاهنگی و پیشگامی‌اش نقشی تأثیرگذار بر عهده دارد. تأثیر یاد شده، بی‌شک تأثیری دوسویه است.

شرایط ذهنی و آمادگی‌های درونی عارف و هنجارهای بیرونی و اجتماعی، او را به اردوی انقلاب کشاند. عارف شاعر و عاشق پیشه که از سال‌های نوجوانی، قریحه‌ی شعرگویی داشت و غزل‌های پرسوز و گداز مهرورزانه می‌نوشت با پشتوانه‌ی ادبی و شعری با ادبیات مردمی و انقلابی پیوند خورد.

غزل‌های اولیه‌ی عارف، متضمن مضامین عاشقانه و خواسته‌های حقیر و زودگذر فردی و بدون موضع‌گیری‌های جانبدارانه‌ی ملی و اجتماعی بود. همان «کمان ابرو و چشم شهلا و لب لعل» و نمادهای تکراری و کلیشه‌ای همیشگی که از دیرباز ابزار زبانی سرایندگان و شاعران بوده است، دستمایه‌ی شعرهای عارف به حساب می‌آمد. عنوان‌های غزل‌های عارف پیش از پیدا شدن اندیشه‌های اجتماعی در او، نشان می‌دهد که عارف از کارکردهای تغزلی و جنبه‌های لیریک ژانر غزل استفاده می‌کرده است. عناوین غزل‌های اولیه‌ی عارف عبارت بودند از: قافله‌سالار دل، بلای هجر، راز دل، خم دو طره، درد عشق، اندیشه‌ی وصل، هاله‌ی زلف، گیسوی نگار، شکنج طره، مراد دل، شهر عشق، شرمسار دیده، مراهجرت گشود... و...

ذکر کوتاهی از نمونه‌های غزل‌های اولیه‌ی عارف، می‌تواند موضوع را روشن‌تر سازد:

دلم ز کف، سر زلف تو را رها نکند

دل از کمند تو وارستگی خدا نکند

اگرچه خون مرا بی‌گنه بریخت و لیک

کسی مطالبه از یار، خون بها نکند^(۱)

یا:

تا گرفتار بدان طره‌ی طرار شدم

به دو صد قافله دل، قافله‌سالار شدم

گفته بودم که به خوبان ندهم هرگز دل

باز چشمم به تو افتاد و گرفتار شدم^(۲)

یا:

خم دو طره‌ی طرار یار یکدله بین

به پای دل زخمش صد هزار سلسله بین

از آن کمند خم اندر خمش نخواهد رست

دلم ز بی‌دلی این صبر و تاب و حوصله بین^(۳)

یا:

از سر کوی تو یک چند سفر باید کرد

ز دل اندیشه‌ی وصل تو به در باید کرد

ماه رخسار تو گر سر زند از عقب زلف

صنما گردش یک دور قمر باید کرد

و در بیت پایانی می‌نویسد:

عارفا گوشه‌ی عزلت مده از کف که دگر

از همه خلق جهان صرف نظر باید کرد^(۴)

و نیز:

ز زلف بر رخ همچون قمر نقاب انداخت

فغان که هاله به رخسار آفتاب انداخت

هلاک ناوک مژگان آن که سینه‌ی ما

نشانه کرده و بر او تیر بی حساب انداخت

و در پایان بندی این غزل عاشقانه می نویسد:

شبی به مجمع عشاق، عارفی می گفت

خوش آن که سر به ره یار در شتاب انداخت^(۵)

پس از غلیان اندیشه‌ها و باورهای انقلابی و اجتماعی، عارف که ذهن و زبانش با ژانر غزل سازگاری دیرینه داشت، سوز دل و مهر به وطن و مردمش را در قالب موردعلاقه‌اش - غزل - ریخت و از همین زمان‌ها بود که یک بار دیگر غزل اجتماعی (سیاسی) متولد شد.

نمادها و اسطوره‌های مهروزانه در غزل‌های اجتماعی عارف تبدیل به نمادها و اسطوره‌های عینی و اجتماعی شدند. عارف در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی، طلوع خورشید انقلاب را این گونه سرود:

پیام دوشم از پیر می فروش آمد

بنوش باده که یک ملت‌ی به هوش آمد

هزار پرده ز ایران درید استبداد

هزار شکر که مشروطه پرده پوش آمد

ز خاک پاک شهیدان راه آزادی

بین که خون سیاوش چه سان به جوش آمد

هخامنش چو خدا خواست منقرض گردید

سکندر از پی تخریب داریوش آمد

برای فتح جوانان جنگجو، جامی

زدیم باده و فریاد نوش نوش آمد

وطن فروشی ارث است این عجب نبود

چرا کز اول آدم، وطن فروش آمد

کسی که رو به سفارت پی امیدی رفت

دهید مژده که لال و کر و خموش آمد

صدای ناله‌ی عارف به گوش هر که رسید

چو دف به سرزد و چون چنگ در خروش آمد^(۶)

شاعر، در همان سال در غزلی با مضامین اجتماعی، از نمادهای قدیمی، بهره‌برداری نوین می‌کند:

آورد بوی زلف توام باد، زنده‌یاد

ز آشفستگی نمود مرا شاد، زنده‌یاد

جُست ارچه در وصال تو خسرو حیات خویش

مُرد ارچه در فراق تو فرهاد زنده‌یاد

هرگز نمیرد آن پدری گو تو پرورید

وان مادری که چون تو پسر زاده، زنده‌یاد

دلخوش نیم ز خضر که خورد آب زندگی

آن کو به خضر آب بقا داد، زنده‌یاد

نابود باد ظلم چو ضحاک ماردوش

تا بود و هست کاوه‌ی حداد زنده‌یاد

بر خاک عاشقان وطن گر کند عبور

عارف هر آن کسی که کند یاد، زنده‌یاد^(۷)

قالب‌های شعری پس از طی یک یا چند دوره‌ی تاریخی و در اثر تغییرات روحی و روانی، کارکردها و قابلیت‌های خود را از دست

می‌دهند، اما بعضی از این قالب‌ها و سبک‌ها با وارد کردن عناصری نوین، سازگاری خود را با هنجارهای حاکم بر دیالکتیک طبقات و روابط اجتماعی فراهم می‌کنند. به یاد بیاوریم هنگامی که عناصر تکراری عاشقانه در غزل‌های سعدی و خواجه رفته رفته داشت کارکرد و مشروعیت قالب غزل را کم رنگ می‌کرد، حافظ با ورود و حضور عناصر جدید در غزل، قالب قدیمی غزل را از فروپاشی نجات داد و نحله‌ای به نام غزل عارفانه را بی‌ریخت. غزل اجتماعی و سیاسی عارف همین ساز و کار را نشان می‌دهد. عارف در سال ۱۲۹۷ هجری شمسی، هنگامی که آتش فرورزان جنبش اجتماعی آزادی خواهی در اثر تشتت آرا و پراکندگی انقلابیون کم فروغ شده بود، با بهره‌گیری از عناصر روساختی و ژرف ساختی و به کارگیری نمادها و نشانه‌های اساطیری نوشت:

به غیر عشق، نشان از جهان نخواهد ماند

بماند عشق و لیکن جهان خواهد ماند

خزان عمر من آمد بهار عمر تو شد

بهار عمر تو هم ای جوان نخواهد ماند

بدان که مملکت داریوش و کشور جم

به دست فتنه‌ی بیگانگان نخواهد ماند

به رنجبر ببر از من پیام کز اشraf

دگر به دوش تو بار گران نخواهد ماند

بماند از پس سی قرن عدل مزدک لیک

به غیر ظلم ز نوشیروان نخواهد ماند

بگو به عارف بی خانمان خانه به دوش

که جز خدا و تو کس لا مکان نخواهد ماند^(۸)

عارف، یکی از شاعران انقلاب مشروطیت است. شاعرانی مانند محمدتقی بهار، اشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال)، ابوالقاسم لاهوتی، میرزاده عشقی و فرخی یزدی نیز در دوره‌های نخستین و سپس جنبش مشروطه‌خواهی، از سلاح شعر در راه پایگیری و پایداری جبهه‌ی انقلاب استفاده کرده‌اند. ویژگی و برتری عارف نسبت به شاعران، آزادی در موسیقیدانی، خنیاگری و تصنیف‌سازی اوست. حتّاً باید گفت که تفاوت عارف قزوینی با تصنیف‌سازان دیگر (از جمله شیدای اصفهانی و...) در این است که عارف علاوه بر دانش ساخت شعر تصنیفی، مهارت کافی در نواختن ساز نیز داشته است. اساساً در حوزه‌ی تصنیف با سه دسته از افراد مواجه می‌شویم:

الف - کسانی که تنها ملودی و موسیقی تصنیف را می‌سازند.

ب - کسانی که شعر تصنیف را می‌نویسند.

ج - کسانی که شعر تصنیف را با خوانش و تحریر، اجرایی کنند.

ویژگی‌های سه‌گانه‌ی بالا در وجود عارف، یک جا جمع بوده است.

تصنیف‌های انقلابی و مردمی عارف، شناسنامه‌ی زندگی هنری و ادبی اوست. شناخت این وجه از وجوه هنری عارف، شناخت شخصیت حقیقی و حقوقی او را تشکیل می‌دهد. در نمایاندن این جنبه از هنر عارف، از نمودارها و نمایه‌ها استفاده کرده‌ایم که در پی می‌آید.

ردیف	سال اجرا	تعداد تصنیف
۱	۱۲۷۳	۱
۲	۱۲۸۴	۲
۳	۱۲۸۵	۲
۴	۱۲۸۶	۳
۵	۱۲۸۷	۴
۶	۱۲۸۸	۱
۷	۱۲۹۴	۲
۸	۱۲۹۶	۵
۹	۱۲۹۸	۳
۱۰	۱۲۹۹	۱
۱۱	نامعلوم	۵
۱۲	جمع	۲۹

ردیف	جای اجرا	فراوانی
۱	استانبول	۴
۲	اصفهان	۱
۳	تالش	۲
۴	تبریز	۲
۵	قم - اصفهان	۱
۶	رشت	۱
۷	تهران	۱۳
۸	کردستان	۱
۹	نامعلوم	۴
۱۰	جمع	۲۹

ردیف	نام دستگاه یا مقام	فراوانی
۱	ابوعطا	۱
۳	بیات ترک	۲
۴	بیات اصفهان	۱
۵	حجاز	۱
۶	سه گاه	۲
۸	شوشتری	۱
۱۰	رهاب	۱
۱۱	ماهور	۱
۱۲	نامعلوم	۵
۱۳	جمع	۲۹

* دوران خلاقیت هنری و اجتماعی عارف شاعر در این سال‌ها مضامین مردمی و اجتماعی و انقلابی را در شعرها و تصنیف‌ها وارد کرده است.
 ** بیشترین تصنیف‌ها در تهران (مرکز نقل جنبش آزادی خواهی) و پس از آن در دوران مهاجرت اجباری در ترکیه ساخته و اجرا شده است.

ردیف	سال اجرا	جای اجرا	نام دستگاه یا مقام	بیت آغازین
۱	۱۲۷۳	رشت	افشاری	دیدم صنمی سرو قد و روی چو ماهی الهی تو گواهی، خدایا تو پناهی
۲	۱۲۸۴	تهران	شور	مژده ای دل که جانان آمد، برف از چه به کنعان آمد - دور مشروطه خواهان آمد
۳	۱۲۸۴	تهران	افشاری	نمی دانم چه در پیمانہ کردی تو لیلی و ش مرا دیوانه کردی
۴	۱۲۸۵	تالش	افشاری	نکنم اگر چاره دل هر جایی را تو انم و تن ندم رسوایی را
۵	۱۲۸۵	تالش	سه گاه	افتخار همه آفاقی و منظور منی شمع جمع همه عشاق به هر انجمنی
۶	۱۲۸۶	تهران	افشاری	تو ای تاج، تاج سر خسروانی شد از چشم مست تو بی با جهانی هنگام می و فصل گل و گشت و چمن شد
۷	؟	تهران	دشتی	دربار بهاری نهی از زاغ و زغن شد دل هوس سبزه و صحرا ندارد میل به گل گشت و تماشا ندارد نه قدرت که با وی نشینم نه طاقت که جز وی بینم ننگ آن خانه که مهمان، ز سر خوان برود جان نثارش کن و نگذار که مهمان برود
۸	۱۲۸۶	تهران	سازنگ ابو عطا	دل هوس سبزه و صحرا ندارد میل به گل گشت و تماشا ندارد نه قدرت که با وی نشینم نه طاقت که جز وی بینم ننگ آن خانه که مهمان، ز سر خوان برود جان نثارش کن و نگذار که مهمان برود
۹	۱۲۸۷	تهران	افشاری	باد فرح بخش بهاری وزید پیرهن عصمت گل بر درید بلبل شوریده فغان می کند شکوه ز آشوب جهان می کند
۱۰	۱۲۸۷	تهران	دشتی	گریه را به مستی بهانه کردم شکوهها ز دست زمانه کردم
۱۱	۱۲۸۷	تهران	بیات ترک (زند)	از کفم رها، شد قرار دل نیست دست من اختیار دل ترک چشمش از فتنه کرد راست بین دو صد از این فتنه فتنه خواست چه شورها که من بیا ز شاهناز کنم در شکایت از جهان به شاه باز کنم
۱۲	۱۲۸۸	اصفهان	ماهور	بمالدیم ما مستقل شد ارمنستان زبردست شد زبردست زبردستان جان برخی اذربایجان باد این مهد زودست مهد امان باد
۱۳	۱۲۸۶	تهران	دشتی	شانه بر زلف پریشان زده ای، به به به دست بر منظره ای جان زده ای، به به به رحم ای خدای دادگر کردی، نکردی ایقا به فرزند بشر کردی، نکردی
۱۴	۱۲۸۷	؟	افشاری	امروز ای فرشته ای رحمت بلا شدی خوشگل شدی خوشگل شدی دلریا شدی گریه کن که گر سیل خون گری ثمر ندارد ناله ای که ناید از نای دل اثر ندارد
۱۵	۱۲۹۴	استانبول	حجاز	تا زخت مقید نقاب است دل چو پیچہات به پیچ و تاب است ای دست حق پشت و پناہت باز آ چشم آرزومند نگاهت باز آ
۱۶	۱۲۹۴	استانبول	شور	بوار دلکش رسید و دل بجا نباشد از این که دلبر دمی به فکر ما نباشد گو به ساقی کز ایامی تر کن دماغی زان شرابی که شب مانده باقی
۱۷	۱۲۹۴	استانبول	سه گاه	باد صبا بر گل گذر کن! از حال گل ما را خبر کن!
۱۸	۱۲۹۶	تبریز	رهاب	زیان هاف هافوشو هاف کن بینم
۱۹	۱۲۹۶	استانبول	دشتی	
۲۰	۱۲۹۶	تهران	بیات ترک	
۲۱	۱۲۹۸	تهران	افشاری	
۲۲	۱۲۹۸	تهران	دشتی	
۲۳	۱۲۹۹	تهران	بیات اصفهان	
۲۴	۱۲۹۹	کردستان	شور	
۲۵	؟	؟	؟	
۲۶	؟	؟	؟	
۲۷	؟	؟	شوشتری	
۲۸	؟	؟	؟	

♦ جنبش
آزادی خواهی مردم
ایران در
سال های ۱۲۸۳-۱۲۹۰
در کنار درس های
فراوانی که در
زمینه های اجتماعی،
اقتصادی، سیاسی و...
به همراه داشت، یک
بار دیگر نشان داد که
هنر - به طور اعم - و
ادبیات - به طور اخص -
زاینده های فرایندهای
زندگی اجتماعی
است.

همان گونه که در نمایه ها
نشان داده شد، سال های
بین ۱۲۸۳-۱۲۸۹ سال های
خلافت و نوآوری عارف در
عالم شعر به شمار می آید. در این
سال ها، ویژگی های عمده
وبرجسته ی شعر عارف به شرح
زیر است:

- ۱- عبور از فردگرایی و رسیدن به جمع گرایی.
- ۲- وارد کردن مسایل اجتماعی و مردمی در قالب غزل که عمدتاً جنبه های لیریک و عاشقانه دارد.
- ۳- دفاع از حقانیت و اصالت حرکت های مردمی و ادامه ی آن تا پیروزی کامل.

۴- دوری از افکار لیبرالیستی ساده و سطحی و پرهیز از اندرز دادن به شاه و مستبدان تا از جنبش مردمی پشتیبانی کنند و نزدیک شدن به اندیشه های دموکراتیک.

شاعران و نویسندگان دیگری مانند بهار، در شعر «اندرز به شاه» و اشرف الدین گیلانی در شعر «ای پاسبان تا کی» و ابوالقاسم لاهوتی در شعر «عشق وطن» به دربار و سیاستگران توجه داشتند، اما عارف قزوینی در سال های انقلاب، چشم امید از طبقات متنفذ و حاکم، بسته و مردم و مسائل مردمی را مرکز نقل توجه خود قرار می دهد.

ز خواب غفلت هر آن دیده ای که بیدار است
بدین گناه اگر کور شد سزاوار است
زده است یکسره خود را به راه بد مستی
قسم به چشم تو ما مست و خصم بیدار است

عارف که به حق (به خاطر همراهی جانانه از سال های ۱۲۸۳ تا ۱۲۹۵ با جنبش مشروطه خواهی) شاعر مردم لقب گرفت، شاعری متعهد و ملتمزم بود. در سال های میانی عمر، در یک مشنوی جایگاه شاعر و نقش قلم را در خدمت و خیانت به مردم، به روشنی، بیان کرده است.

قلم، چون گرفتی دورویی مکن

غرض ورزی و کینه جویی مکن

به کف خاک، چشم فتوت مپاش

گرفتی قلم، بی مروت مپاش

سخن بی شمار است و مطلب هزار

مگو حرف بی مغز ناستوار

ره راستی و درستی گزین

جز از راستی و درستی مبین

قلم گیر و همچون قلم راست باش

نه هر چه خیال کجّت خواست باش

کجی گرز شمشیر جویی به جاست

قلم راست باید چو کج شد خطاست

قلم کز پی زحمت مردم است

قلم نیست، نیش دُم کژدم است^(۱)

در این فراز از مثنوی بلند عارف و شعر افراشته در همین مورد، رابطه ای بینامتنی وجود دارد. محمدعلی افراشته گفته بود:

بشکنی ای قلم، ای دست اگر

پیچی از خدمت محرومان سر

انقلاب مشروطیت با شعرها و تصنیف ها و نغمه های عارف

قزوینی، به گونه ای درهم تنیده شده و پیوند خورده است که جداسازی

آن ها از یکدیگر غیرممکن می نماید، همان گونه که نقش و نمود آثار

هنری و ادبی مردان حوزه ی فرهنگ و اندیشه (بهار، دهخدا، عشقی،

فرخی یزدی و لاهوتی) نقشی برجسته و جدایی ناپذیر از

جنبش مشروطه خواهی به حساب می آید. ■

منابع

- ۱- از صبا تا نیما، جیحی آریان پور، امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۵۷، جلد اول و دوم.
- ۲- ادبیات نوین ایران، تر - و تدویر یعقوب آژند، امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۶۳.
- ۳- فکر دموکراسی، شاعری در خدمت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، انتشارات پیام، چاپ سوم ۱۳۶۳.
- ۴- عارف، شاعر مردم، گ. گامین، ترجمه علامه متین، انتشارات آبان، چاپ اول ۱۳۵۷.
- ۵- آخوندوف و صابر، احمد شفاپی، انتشارات حقیقت، چاپ اول، بی تاریخ.
- ۶- سه مقاله درباره ی انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه هوشیار، کتاب های جیبی، چاپ دوم ۱۳۵۷.

پانویس ها

۱- کلیات دیوان عارف قزوینی، به اهتمام

عبدالرحمان سیف آزاد، امیرکبیر، چاپ هفتم.

۲- پیشین، ص ۱۷۴.

۳- پیشین، ص ۱۷۷.

۴- پیشین، ص ۱۷۹.

۵- پیشین، ص ۱۸۱.

۶- پیشین، صص ۲۰۰-۲۰۲.

۷- پیشین، صص ۲۰۳-۲۰۴.

۸- پیشین، صص ۲۲۰-۲۲۹.

۹- پیشین، ص ۲۷۶.

♦ دوران جوانی

عارف با تکان های

اجتماعی مردم قفقاز

و تاثیر آن در میان

روشنفکران و

تحصیلکردگان

ایران، مصادف شد.

عارف به دلیل

آمادگی ذهنی و

روحی که باگسستن

از سنن پوسیده و

قدیمی داشت، خیلی

زود به حلقه ی جوانان

و روشنفکران

دگرگونی خواه

پیوست.